

تظاهرات بستگان زندانیان سیاسی در سالگرد فاجعه قتل عام

* خانواده‌هایی که عزیزان خود را در فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی از دست داده بودند در گورستان و جاده خاوران به تظاهرات پرداختند.

* پاسداران پیش از آنکه خانواده‌ها به سه راه افسریه برسند به آنها حمله کردند و تعداد زیادی را مضر و دستگیر کردند.

تظاهرات برای بزرگداشت هیزان به خون خفته بدل کردند.

مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی با اصرار پاسداران به محل تظاهرات کوشیدند با ایجاد ترس و وحشت مانع از تظاهرات شوند. اما خانواده‌ها و بستگان زندانیان سیاسی به تظاهرات خود ادامه دادند و از گورستان خاوران به جاده خاوران و در مسیر جاده خاوران به سمت سه راه افسریه به راه افتادند. خانواده‌ها و بستگان زندانیان سیاسی قصد داشتند از خاوران تا میدان افسریه راهپیمایی کنند و از آنجا با اتوبوس به وزارت دادگستری بقیه در صفحه ۳

با وجود خفتان موجود و تلاش رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت در ایران، خانواده‌ها و بستگان زندانیان اعدام شده در فاجعه ملی، روز جمعه ۱۵ شهریور در گورستان و جاده خاوران دست به تظاهرات زدند. هلیرقم اطلاع رژیم از قصد خانواده‌ها برانجام تظاهرات و هلیرقم برانگیخته شدن حساسیت ویژه مسئولین حکومت بخاطر انتشار اطلاعاتی‌های غیر مسئولانه در خارج از کشور در این زمینه، مامورین ساواک رژیم نتوانستند از برپایی تظاهرات جلوگیری کنند. خانواده و بستگان زندانیان سیاسی اعدام شده، در سالگرد اعدام‌های جمعی، گورستان خاوران تهران را به محل اجتماع و

اکثرت

تربیه سازمان فداییان خلق ایران (اکثرت) در خارج از کشور

دو شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۶۸ - ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۹
بهاء ۵۰۰ ریال سال ششم - شماره ۲۷۴

افلاک برنامه‌ای و بی تخصصی کامل کابینه رفسنجانی

کابینه پیشنهادی رفسنجانی که پس از مدتی کشمکش بین جناح‌های حکومتی بر سر آن، از مجلس رای اعتماد گرفت، روز چهارشنبه هشتم شهریورماه اولین جلسه رسمی خود را تشکیل داد.

تاکنون کوشش بسیاری شده است که نزد مردم ما ریاست جمهوری رفسنجانی دوره جدیدی در سیر "انقلاب" معرفی شود که به یمن برنامه‌های تهیه شده می‌تواند گره از خیل مشکلات مردم بگشاید: کابینه او نیز یک کابینه متخصص و کارآ تلمداد شده است. رفسنجانی در دفاع از کابینه‌اش آن را کابینه‌ای "واجد تخصص، تدین، ایمان، تجربه، کارایی و انقلابی بودن" عنوان کرد و گفت دوره بازسازی نیازمند چنین کابینه‌ای است. به علاوه او ادعا کرد که کابینه‌اش فارغ از "خط" است و او کوشیده نظرات سیاسی خود را در گزینش افراد دخالت ندهد.

گفتن ندارد مطبوعات ایران شرح کامل بحث‌هایی را که در خلال سه روز در مجلس بر سر کابینه جریان یافت درج نکردند و از جلسات غیرعلنی مجلس که به همین موضوع اختصاص داشت هیچگونه گزارشی ارائه نشد. اما حتی بقیه در صفحه ۲

دبیرکل سازمان ملل:

بن بست سیاسی مذاکرات صلح ایران و عراق

قبل از سفر نمایندگان سیاسی دو کشور به بلگراد جهت شرکت در کنفرانس "غیرمتعهدها" بر پایه اظهارات مقامات دو رژیم روشن بود که نمی‌توان از جریان مذاکرات دبیرکل و وزرای خارجه ایران و عراق اظهار خرسندی کرد. هر دو رژیم ایران و عراق با طرح یک سری بقیه در صفحه ۳

بدنبال اقدامات دبیرکل سازمان ملل متحد آقای "خاویر پروز دوکوئیار" برای بوجود آوردن زمینه‌های مساعد و ایجاد آمادگی در طرفین مذاکرات صلح ایران و عراق، سرانجام در جریان برگزاری نهمین اجلاس هالی کشورهای عضو "اجنیش غیر متعهد" گفتگوهای مستقیم "پروز دوکوئیار" با نمایندگان سیاسی دو حکومت ایران و عراق آغاز گردید.

در این شماره

* از آن روزهای خونین

صفحه ۵

* زاله خون شد

صفحه آخر

* پیرامون اوضاع لهستان

صفحه آخر

* هفته همبستگی با خلق شیلی

صفحه ۹

* اعلام جرم کانون پناهندگان

صفحه ۱۰



هفته گذشته کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در بلگراد یوگسلاوی گشایش یافت در این کنفرانس ۱۲۰ هیات نمایندگی از کشورهای مختلف شرکت داشتند. در شماره آینده نشریه گزارشی از مصوبات این کنفرانس درج خواهد شد. همکس همسر قذافی رهبر لیبی را در لباس بادیه نشینان لیبی و در چادری که همراه خود دبه بلگراد آورده است، نشان می‌دهد که بایا سر هرات دیدار می‌کند.

خلاصه کنیم : این گفته‌ها نه محدود به "چهار پنج وزیر" می‌شود و نه فقط از زبان یک نماینده شنیده می‌شود. این بحث‌ها و گفته‌ها کلاً شامعی بر افلاس برنامه‌های کابینه رفسنجانی، حد بسیار نازل تخصص و کاردانی آن و نماینده مناسبات جناح‌های حکومتی است که در آن یک جناح خیز بلندی برداشته است تا جناح دیگر را حریف کند.

دبير كل سازمان ملل...

بقیه از صفحه اول
موضع گیری های فلتاین انتظار را که بتوان در جریان کنفرانس "فیر متعهدها" به بن بست سیاسی موجود در مذاکرات صلح ایران و عراق خاتمه داد به یاس مبدل می کرد؛ با این همه "پرز دو کوئیار" تلاش

گسترده ای را در جریان این کنفرانس برای متقاعد ساختن طرفین درگیر برای خروج از بن بست موجود آغاز کرد.

دبیر كل سازمان ملل متحد با ارائه طرح جدیدی که به گفته خود وی بر مبنای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تهیه گردیده در روز سه شنبه با ولایتی وزیر امور خارجه حکومت اسلامی دیدار و گفتگو کرد و در این دیدار برای امیدواری کرد که هر چه زودتر مذاکرات صلح از سر گرفته شود.

بر مبنای طرح جدید پیشنهادی دبیر كل که می بایست طرفین مذاکرات خود را به طور مستقیم در چارچوب آن آغاز می کردند، می بایست عقب نشینی کلیه نیروها به مرزهای شناخته شده بین المللی در خلال مدت یکماه صورت گیرد و سپس اسرای جنگی دو طرف ظرف مدت سه ماه مبادله گردند.

ولایتی بعد از این ملاقات اعلام داشت که ایران از امکان از سرگیری مذاکرات صلح حسن استقبال می کند، ولی هرگونه احتمال گفتگوی مستقیم با نمایندگان عراق را قبول ندارد. وی در ارتباط با طرح جدید دبیر كل ابراز عقیده کرد که گرچه ایران پیرامون طرح ملاحظاتی دارد ولی به طور اصولی آن را می پذیرد. نامبرده خاطر نشان ساخت که از نظر حکومت اسلامی عقب نشینی نیروهای عراق از ۲ هزار و ۲۰۰ کیلومتر مربع خاک ایران مهمترین مسئله ای است که باید هر چه زودتر انجام گیرد.

وزیر خارجه حکومت اسلامی ضمن اولویت قائل شدن برای عقب نشینی نیروهای ارتش عراق از مناطق اشغالی نسبت به هر امر دیگر منجمد مبادله اسرای جنگی گشت که منتظر نتیجه مذاکرات دبیر كل سازمان ملل با وزیر خارجه عراق می باشد تا از واکنش این کشور در مورد چگونگی پیشبرد روند مذاکرات صلح آگاه شود.

طارق هزیز وزیر خارجه عراق نیز در ارتباط با مواضع و اظهارات

ولایتی اعلام داشت تا زمانی که حکومت اسلامی به گفتگوهای مستقیم تن در ندهد مذاکرات صلح از سر گرفته نخواهد شد. وی خودداری ایران از برگزاری مستقیم مذاکرات را عامل اصلی بن بست مذاکرات دانست.

بعد از ملاقات دبیر كل سازمان ملل با ولایتی، وی همچنین به مدت یک ساعت با وزیر امور خارجه عراق دیدار و گفتگو کرد.

بدنبال ملاقات های فوق خاویر پرز دو کوئیار شکست مذاکرات خود را با نمایندگان ایران و عراق اعلام داشت. وی گفت که در مذاکرات صلح میان ایران و عراق هیچ گونه پیشرفتی حاصل نشده است و بن بست سیاسی همچنان وجود دارد.

ولایتی در سخنرانی روز چهارشنبه خود در اجلاس فیر متعهدها به بحث پیرامون سیر قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و مواضع ایران و عراق درباره این قطعنامه پرداخت. وی در این سخنان گفت: عراق همواره مواضع نادرستی را اتخاذ کرده است و همیشه طرح های دبیر كل را رد کرده و یا به عقب انداخته است. ولایتی اظهار داشت: رژیم عراق سعی در پیچیده کردن اوضاع دارد. نامبرده همچنین خواستار شد که "جنبش عدم تعهد" دبیر كل را در اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت یاری رساند و دولت عراق را برای پذیرش آن زیر فشار قرار دهد.

ولایتی خاطر نشان ساخت که اگر عراق همچنان از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سر باز زند، خطر از سرگیری تشنج منطقه خاورمیانه را تهدید می کند.

طارق هزیز در مصاحبه با خبرنگار رویتر اعلام کرد: این واقعیت که ایران از برگزاری مذاکرات مستقیم سر باز می زند، نشان می دهد که حکومت اسلامی خواهان پیشبرد صلح و حل اختلافات نمی باشد.

بدین ترتیب با بالا گرفتن موج تبلیقاتی هیات های نمایندگی دو طرف علیه یکدیگر و متهم ساختن هم به کارشکنی در روند مذاکرات صلح و طرح دعوای نادرست تلاش یکماه اخیر دبیر كل بی ثمر باقی ماند و هر دو رژیم همچنان در مواضع آغاز این مباحثات در یک سال پیش قرار گرفتند.



تظاهرات بستگان زندانیان سیاسی

بقیه از صفحه اول

بروند و با تجمع در برابر ساختمان این وزارتخانه ضمن نمایش اعتراض همیق خود، مجازات مسئولین و فرماندهان اعدام های جمعی را خواستار شوند.

سینه های پرگینه، مشت های گره کرده، گام های استوار و چشمان اندوهگین، اما امیدوار خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی، بیان همیق احساسات میلیون ها تن از مردم ایران بود که از ستم بی کران این رژیم تبعکار به ستوه آمده اند. هر گام که بر می داشتند یاد هزیزی را زنده می کردند؛ و در گام های بی شمارشان زنده کردند یاد آن هزیزترین هایی که قربانی یکی از بزرگترین جنایات تاریخ معاصر جهان شدند.

رژیم جهل و جنایت، رژیم تباهی و سیاهی، از این همه شهامت، شور و وفاداری، در خویشتن حقیر خویش لرزید و بر خانواده ها و بستگان زندانیان خشم خویش را فروبارید.

آن ها که اعدام های جمعی را فرماندهی کرده بودند، چوبه های دار دسته جمعی را در زندان ها برپا کرده بودند، آن که هنوز هم در افکار پلیدشان توطئه های کشتارهای دیگر دارند، راه را بر خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی بستند. و بیش از آن که خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی به میدان افسریه برستند، به

آن ها حمله ور شدند و تعداد زیادی را مضروب و دستگیر کردند. هنوز از تعداد دستگیرشدگان اطلاع دقیقی به دست ما نرسیده است، تعدادی از افراد مسن آزاد شده اند اما بقیه اعضا دستگیر شده خانواده ها و بستگان زندانیان سیاسی اعدام شده به ویژه جوان ترها همچنان در چنگال رژیم سرکوب گر جمهوری اسلامی اسیرند و نگرانی نسبت به سرنوشت آنان و خطری که بخاطر انتقام جویی کور رژیم تبعکار جمهوری اسلامی آن ها را تهدید می کند جدی است. در حکومت اسلامی، هنوز هم زندانیان سیاسی را همه گونه خطر تهدید می کند، هنوز هیچ تضمینی نیست که در زندان های جمهوری اسلامی، فاجعه هایی نظیر فاجعه شومی که در سال گذشته به دستور فرماندهان همین رژیم اتفاق افتاد، تکرار نشود.

در سالگرد اعدام های جمعی، جهانیان را از خطری که جان باقیمانده زندانیان سیاسی، زندانیان رها شده و آن هایی را که بخاطر سیاست های سرکوب گرانه رژیم در آینده زندانی سیاسی خواهند شد، تهدید می کند آگاه سازیم. هرگونه که می توانیم از مردم آزاده جهان، از نیروهای مدافع حقوق بشر و از سازمان های ترقی خواه بین المللی بخواهیم که این رژیم پلید را همیقاً و شدیداً محکوم کنند.

میانجیگری سلطان نشین عمان میان ایران و عربستان

بدنبال اظهارنظر مقامات وزارت خارجه ایران مبنی بر تمایل به از سرگیری مناسبات با عربستان سعودی و بدنبال تلاشهای دولت پاکستان برای یافتن راه حلی برای اختلافات موجود میان دو کشور، وزیر خارجه سلطان نشین عمان در دیدار روز سهشنبه خود با ولایتی، آمادگی دولت خود را برای میانجیگری و حل اختلافات میان سران حکومت اسلامی و عربستان سعودی اعلام نمود. ولایتی در روز دوشنبه هفته گذشته گفته بود که حکومت اسلامی از میانجیگری کشورهای دوست و بویژه امیرنشینهای حوزه خلیج فارس برای رفع تیرگی مناسبات میان ایران و عربستان استقبال می کند.

به نظر می رسد حکومت اسلامی برای از سرگیری مجدد روابط با سران عربستان سعودی با مشکلاتی روبرو است. بخصوص این امر از آنجا ناشی می شود که یک دسته بندی قدرتمند درون حکومتی سعی دارد با استفاده از اظهارات خمینی در هنگام حیاتش در مورد سران حکومت عربستان، جناح دیگر را برای این تجدید مناسبات زیر فشار قرار دهد. در همین رابطه یکی از روزنامه های مجاز کشور بنام "ابرار" در روز دوشنبه اظهارات مقامات وزارت خارجه را بشدت مورد انتقاد قرار داده و نوشت: چگونه می توان با عربستان سعودی رابطه سیاسی برقرار کرد در حالیکه "امام" خاندان آل سعود را بدترین دشمنان اسلام توصیف کرده بود.

کنفرانس عالی "اوپک"

ولایتی وزیر امور خارجه حکومت اسلامی از امکان برگزاری کنفرانس عالی سران کشورهای عضو "اوپک" که از جانب چند کشور عضو این سازمان پیشنهاد شده بود جانبداری کرد. بدنبال بحران افزایش تولید و تخطی بعضی از اعضای عضو "اوپک" از میزان تعیین شده تولید نفت و کاهش قیمت نفت پایه در دوماه اخیر، چند کشور عضو این سازمان برای رسیدگی به تخطی اعضا خود و پیشبرد یک سیاست هماهنگ نفتی خواهان برگزاری اجلاس عالی سران کشورهای عضو "اوپک" در سی امین سالگرد تاسیس این سازمان شدند.

گفته می شود که کشورهای عضو "اوپک" روزانه ۲ تا ۳ میلیون بشکه بیش از سهمیه تعیین شده نفت به بازار صادر می کنند. سقف تولید نفت برای کشورهای عضو ۱۹ میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه در روز مقرر گردیده است. ولی برخی از اعضای سازمان در دوماه اخیر از میزان مقرر تولید نفت تخطی کرده اند. بطوریکه دو ماه پیش این سازمان با اضافه تولید روزانه ۲ میلیون بشکه و ماه گذشته با اضافه تولید ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار بشکه در روز روبرو بوده است. کشورهای ایران، کویت، نیجریه و امارات عربی متحده از جمله کشورهایی هستند که از سهمیه مقرر شده تولید نفت تجاوز کرده اند.

بحران گروگانگیری در لبنان و ارتباطات ایران و آمریکا

حکومت اسلامی حمایت می شود در یک مصاحبه با "واشنگتن پست" در روز سهشنبه سخنان مشابهی ایراد کرد. وی در این مصاحبه گفت: آمریکا با آزادسازی میلیارد دلار سپرده های مسدود شده ایران، حسن نیت خود را نشان خواهد داد و ایران نیز متقابلاً برای رهایی گروگان هادر لبنان تلاش خواهد کرد و گروه های تحت نفوذ خویش را برای آزادی آنان تحت فشار قرار خواهد داد.

علی محمد بشارتی همچنین در این مصاحبه تصدیق کرد که میان حکومت اسلامی و ایالات متحده آمریکا در ارتباط با بحران گروگانگیری در لبنان ارتباطاتی وجود داشته است. گفته می شود تاکنون ایالات متحده آمریکا چندین پیام از طریق سفارتخانه سوئیس در تهران برای مقامات حکومت اسلامی ارسال داشته است. در این پیامها روابط دو کشور و مسئله لبنان مورد بحث قرار گرفته است. بشارتی ضمن ابراز رضایت از تبادل نظرهای انجام شده، اضافه نمود که پاسخ داده شده از جانب مقامات حکومت اسلامی شفاهی بوده و در آن بر شروط اعلام شده قبلی مجدداً تاکید شده است.

سخنرانی سید احمد خمینی در باره رفسنجانی

روز پنجشنبه هفته گذشته سید احمد خمینی طی نطقی در دیدار با تاجران و حافظان قرآن و جمعی از خانواده های قربانیان جنگ به حمایت از رفسنجانی پرداخت. در این سخنرانی تلاش برای سمت دادن سیاست های رفسنجانی نیز هویدا بود.

"یادگار امام" در این سخنرانی ضمن حمله به مخالفین حکومت و "دشمنان انقلاب" وجود جناح های مختلف در حکومت را انکار کرده و این امر را که سران حکومت در ایران به جناح های میانه رو و تندرو ویا واقع گرا و آرمانگرا تقسیم میشوند نادرست خواند.

نامبرده در ارتباط با شهرت رفسنجانی به عنوان فردی که تمایل به همکاری با ایالات متحده آمریکا دارد گفت: برخلاف همه ارزیابی تحلیل گران وی یک شخصیت ضد آمریکایی میباشد که از خط خمینی منحرف نخواهد شد.

"سید احمد" افزود که تحلیل گران غربی تلاش می کنند تا وانمود سازند که سران رژیم به دو جناح تندرو و کندرو تقسیم شده اند و می گویند برخی از آنان که شرایط زمان و مکان را درک می کنند می دانند که باید برای دستیابی به رفاه با آمریکا ساخت.

سید احمد خطاب به دیدار کنندگان گفت: شما رئیس جمهورتان را خوب می شناسید و اگر او ضد آمریکایی نباشد چه کسی در ایران ضد آمریکایی است، در واقع ضربه اساسی بر پیکر آمریکا را او در این مرحله زده است... او شاگرد "امام" است و بدستور "امام" عمل کرده است و کسی نیست که گاهی از پیام ها و رهنمودهایش دور شود.

روز دوشنبه هفته گذشته علی محمد بشارتی معاون وزیر امور خارجه حکومت اسلامی طی مصاحبه ای با روزنامه تهران تایمز اعلام کرد که اگر دولت آمریکا داراییهای مسدود شده ایران در آمریکا را آزاد کند، حکومت اسلامی هم برای رهایی گروگان های غربی در لبنان تلاش خواهد کرد.

بشارتی در این مصاحبه اعلام داشت که دولت "بوش" تلاش صادقانه تری در مقایسه با دولت "ریگان" برای برقراری مناسبات با ایران به عمل می آورد... و دولت "بوش" از اشتباهات "ریگان" درس هیرت گرفته است.

بشارتی در این مصاحبه افزود که اگر دولت آمریکا چند میلیارد دلار دارایی ایران را که ده سال پیش هنگام تسخیر سفارت آمریکا در تهران به دستور "کارتر" رئیس جمهور وقت آمریکا در نزد بانکهای آمریکایی مسدود شده بود آزاد کند و از دخالت در امور داخلی ایران خودداری کند، مسئله گروگان ها حل خواهد شد و آنها آزاد خواهند گردید.

در همین ارتباط نیز شیخ محمد حسین فضل الله رهبر گروه حزب الله لبنان که از جانب

لاجوردی، قصاب اوین مجدد اسرپرست زندانها شد

* انتصابات حکومتی در هفته گذشته

روز دوشنبه رفسنجانی طی دو حکم جداگانه حسن شفقوری فرد را به سمت معاون رئیس جمهوری و سرپرست تربیت بدنی و سید منصور ضوی را همچنین به عنوان معاون رئیس جمهوری و دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب کرد.

همچنین رفسنجانی طی حکمی میرحسین موسوی را به عنوان مشاور ویژه رئیس جمهوری برگزید.

در روز سهشنبه طی حکمی از سوی رفسنجانی حسن حبیبی به سمت سرپرست نهاد ریاست جمهوری منصوب شد و وی نیز "سید علی بهشتیان" را به عنوان قائم مقام سرپرست ریاست جمهوری منصوب نمود.

خامنه ای نیز طی حکمی که در روز چهارشنبه انتشار یافت "محسن رفیق دوست" را به عنوان سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان برای مدت سه سال برگمارد.

ضمناً روز چهارشنبه محمد یزدی رئیس جدید توه قضاییه رژیم سید اسداله لاجوردی معروف به قصاب اوین را به سمت سرپرست زندانها منصوب کرد.

در روز یکشنبه ۱۹ شهریور خامنه ای طی حکمی عبدالله نوری را به سمت سرپرست زندانهای مرکزی، شهرانی و کمیته ها منصوب کرد. رفسنجانی نیز عبدالله نوری وزیر کشور کابینه خود را به سمت رئیس شورای امنیت ملی منصوب کرد.

از آن روزهای خونین

در سالشت کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران به درج گزارش مستندی می‌پردازیم که از همی این فاجعه عظیم سخن می‌گوید. گزارشی که شکوه دلاوری و بیگناهی درد تهرمانان زندانی و صد دهمینشی شهکازان حاکم بر صحن را بازتاب می‌دهد. هشت اول این گزارش در شماره گذشته نشریه درج شد.



این تن‌ها نیست، اما جای دیگر هست. در آنجا که یارانشان هستند، آنجا که هزیزانشان هستند و این جان‌های عاشق را در خویش مضاعف می‌کنند تا با نیروی بیشتر، همان راهی را بسازند که این دستهای اینک خشکیده در کار ساختنش بودند.

گهگاه وقتی که تن‌ها را پائین می‌کشند، هنوز ریز لرزه‌هایی هست. هنوز مانده‌های زندگی سوسو می‌زند. ولی جلاد را دیگر صبوری نیست. به میان انبوه دیگران که بیافتند، در زیر خروارها خاک که بچاند، تمام می‌شود، اگر چه چند ساعتی دیگر طول بکشد.

تن‌ها را با سرعت از طناب جدا می‌کنند و به زمین می‌افکنند. آنچه فرو می‌ریزد، ریزش‌بی‌گاه برگ و بار انسانی است، فرود کال میوه‌هاست، پائیز پیش‌رس است. و جنازه‌ها را دسته دسته، پشت ماشین‌های باری و وانت بار می‌کنند تا به گلستان خاوران برسانند. در خاوران، گورهای بزرگ، همگی‌شان را دسته جمعی در خود می‌پذیرد و شبانه، صدای بولدوزرهاست که انبوه انبوه خاک بر این تن‌های هنوز گرم می‌باشد.

اگر به خاوران رفتی و زنی سیاه‌پوش یا فرزندی غریب را دیدی که به تمام نقاط خاک - و نه یک نقطه - با عشق و درد ماشک می‌ریزد، مریزد، مریزد، مریزد، مریزد! این از آن روست که گزیده‌ها حتی اجازه نداده‌اند که نقطه دقیق خاکسپاری جگر گوشه‌اش را بدانند و هم بدان دلیل است که همه خفتگان به خون فلفلیده، پاره‌های تن او هستند، هزیز او هستند.

و اگر در ته چشم‌های این‌ها که درهایی گرانقدر در این خاک گم کرده‌اند، همی ناگفته دیدی، چیزی می‌رس! آنچه که او به تو نخواهد گفت، این است که در لحظه‌ای که به خاکش می‌دادند،

حلقه‌ها که محکم می‌شود، دیگر کار تمام است. و تمام نیست. قرقره‌هایی که این طناب‌ها بدان متصلند، با صدایی خشک می‌چرخند. طناب اصلی محکم می‌شود و تن‌ها را به بالا می‌کشاند. فشار طناب، خرخره را با صدایی که در درون پژواکی سخت دارد، خرد می‌کند. در سرزمین‌های دیگر، در قرون پیش‌تر از خلافت خمینی، دار که می‌زدند، زیر پای اهدامی ناگهان خالی می‌شد. این سهرت زیاد و شتابی که ثقل جسم می‌گرفت، و همان ضربه نخست، نخاع را پاره می‌کرد و کار را به تندی به پایان می‌برد. اما این جا، کار به گونه‌ای دیگر است. شکنجه‌گرانی که نزدیک به ۱۰ سال است که خرده خرده، مردم ایران را زجر کش می‌کنند، اکنون به شکل دیگری، فرزندان دلاور این خلق را هم خرده خرده می‌کشند.

آنکه اهرم ترقره‌ها را در پائین می‌کشد، کارش تمام است. طناب اصلی بالا سفت و محکم ایستاده و تن‌های آن چند نفر در بالا پیچ و تاب می‌خورد. با این کار، در یک ضرب چند نفر را به دار کشیده‌اند. ابتکار جنایتکارانه‌شان در تاریخ ننگین‌ترین استبدادها، بالاتر از ابتکار همه خونریزان تاریخ ثبت می‌شود.

رهشه تن‌ها بر بالای دار، چشم‌هایی که دیگر پلک نمی‌تواند ببوشاندش، کف خون آلود بر دهان و زبانی که کیود و نیلگون بیرون زده است، انگار آنچه را که در زمان حیات نتوانسته بگوید، اکنون فریاد می‌زند:

ما فتح می‌کنیم
بشارت را
با خون و خنجر خفته در خونمان
ذره، ذره جان می‌رود و
آخرین لرزه‌های تن که پایان می‌گیرد، جان دیگر نیست. در

بدهند یا ندهند، به مسلخ روانه کردند.

در نخستین ساعات، نام‌های ۳ پیر سفیدموی زندان را خواندند. هر کدام شان حول و حوش ۶۵ سال داشتند که بیش از نیمی از آن را در زندانهای شاه و خمینی گذرانده بودند. به تعبیر خودشان که می‌گفتند زندگی مادر دو کلمه خلاصه می‌شود: مبارزه و زندان. چیز دیگری نباید افزود.

هر چین که به چهره‌شان می‌دید، هر تار سپید مو که در سرشان می‌یافتی، کتاب کتاب از رنجی که بر کمونیست‌های ایران رفته است، برایت می‌گفت. سر حالشان اگر می‌یافتی و پای نقلشان اگر می‌نشستی، از سالهای سال کشتار رهبران و رهروان صدیق جنبش کارگری‌مان - که به چشم دیده بودند - برای می‌گفتند. از فریدون ابراهیمی تا سرهنگ سیامک، از وکیلی تا حکمت جو، و از جزئی و تیزابی تا مهرگان و آگاهی و کی‌منش و انوش را دیده بودند که در برابر چشم‌هایشان پرپر زده بودند. اما چه دل پولادی داشتند هر کدام از اینها که این همه درد بر کرده‌هاشان را طاقت می‌آوردند و به زندگی را بلخند و هشق و امید

نگذاشتند که روی هزیزش راحتی برای لحظه‌ای هم که شده ببیند و بوسه‌ای بر آن چشم‌های خونبار بزند.

اما من باز هم می‌گویم: "خاوران" پایان نیست. نه برای آنها که رفیقان ما را دسته دسته چون دانه‌های شکافته خون در گورهای دسته جمعی نهادند و نه برای هزیزان ماکه رفتند و با هستی زمین، یگانه شدند. نه! "خاوران" پایان راه هیچ کسی نیست.

اهدام شوندگان، دسته دسته به سالن‌های سرپوشیده مرگ روانند.

چگونگی پاسخ به سوالات دادگاه سه نفره، در سرنوشت رهبران سازمانهای سیاسی و کادرهای برجسته و شناخته شده زندان، تأثیری نداشت. دادگاه "عدل اسلامی" برای اینان تشریفاتیش بیش نبود. بازجوهای که در حوالی "دادگاه آخوندی" پرسه می‌زدند، آنقدر خوب اینها را می‌شناختند که حتی بدون مراجعه به پرونده هم نظر می‌دادند که اینها باید اعدام شوند. در همان روزهای نخست، تمامی رهبران و کادرهای سرشناس را جدا از اینکه چه پاسخی به آن پرسش‌های ابلهانه

می‌نگریستند. از ۱۳۳۳ فقط ۴ سال بعد از انقلاب را در زندان نبوده‌اند. از حجره، باقرزاده و ذوالقدر سخن می‌گویم. وقتی برای می‌افتند، گویی که زمین و زمان برایشان مارش احترام می‌نوازند و هنگامی که طناب بر گردنشان می‌افتد، باد صفحات کتابهای تاریخ را پاره پاره می‌کند و با خود به هوا می‌برد. و در پی ایشان ۱۲ تن از نسل جوانتر انسان توده‌ای - یاران افضلی، هفتاریان و کبیری - رابه پای دار می‌خوانند.

وقتی که شنیدیم جوانشیر، بهزادی، اخگر، دکتر جودت، پورهرمان، نیک‌آئین، رصدی، بهرام دانش و دکتر احمد دانش رابه قتلگاه می‌خوانند، آه از نهاد همه زندانیان برخاست و من گفتم: رفیقان گل، گل به جانان که گل‌های سرسبز این آب و خاک بوده‌اید.

ابوالحسن خطیب که از سلول به در می‌شد، زیر لب آن ترانه مجبوش را برای دخترکانش آلاله و آذرنوش می‌خواند: "فراموشان نمی‌کنم، دخترکان تنهایی که دور مانده‌اید از من - انسان که بیابانگردی از چشمه‌ای و ستاره‌ای از کجکشان خویشتن - و آن هزاران هزار خردینه دیگر را که پدرهاشان، روشن بختی خلق رابه کام خطر فروشدند.

در همین گروه، رهبران بزرگ و اخگران تابناک فدایی صمد اسلامی، حمید منتظری و منصور دیانک شوری هم روانه‌اند که در این ماههای آخرین هیچ‌کس را ندیده‌اند و همدیگر را ندیده‌اند. این دیدارشان پس از ماههای طولانی تنهایی، آخرین دیدار بود. اما دریغ که نگذاشتند، حتی لحظه‌ای هم سر به شانه‌های دیگری بگذارند و بوسه آخرین بر گونه‌های رفیق بزنند.

... برویم که این آخرین قرار و این آخرین دیدار هم به سرفرازی گذشت. زنه‌ار که سر می‌دهیم اما چه باک که سرخوشانه می‌دهیم.

آهویی در بند کمند جان می‌دهد، بال پروانه‌ای از تاب نرم لغزش دستی سائیده می‌شود و می‌شکند، مرفان نفس، نغمه‌های فرحناک روح خویش را فراموش می‌کنند.

تابستان اگر به بستان رفته باشی و درختان میوه‌دار را

اگر دیده باشی، میوه‌هایی را آویخته و داز زده می‌یابی. اما اینهایی که به دارشان کشیده‌اند میوه‌های رنج یک ملت بوده‌اند. سرمایه‌های معنوی یک خلق بودند. در چشم‌های آینه‌وارشان - آن لحظه که دیگر سویی نداشت - اگر می‌نگریستی، منظره یک کشور را معلق می‌دیدید که تماماً به دار کشیده شده‌است.

رفیقی که در کنارم اشک می‌ریخت، گفت: اینهایی که کشند، ثمره سالها و دهه‌ها بودند. چند سال دیگر باید تلاش کنیم تا مثل اینهایی بار دیگر پرورده شوند. و من به باغبان این تیزار می‌نگریستم که با چشمان اشک‌آلود، درختهای جوان باغ را نظاره می‌کند.

از آنهایی که قبل از نمایش دادگاه هم می‌دانست که اعدامش می‌کنند، کسری اکبری کردستانی بود. بعد از آنکه نامش را خواندند و پیش از آن که پای از بند بیرون نهد، گفت: فقط می‌خواهم که پایم در پای دار نلرزد و سرم بالا باشد.

به دادگاه که رفت، بی‌کم و کاست همانی را گفت که اعدام را در پی داشت. و همانگونه که خواسته بود، بی‌لرزش در پای و اضطرابی در دل به سوی آغوش تاتر گوهردشت، گام برداشت.

جوانمرد و جوانه مردی بود پلنگ آسا، که اگر تاب مستقیم نگاه کردن به چشم‌های درخشان و میشی‌اش را داشتی، برق هوش زویدی تات می‌کرد. کشیده بود و بلند قامت. به عادت روزگار، بلند گام بر می‌داشت و به شتاب.

این که می‌گویم پلنگ آسا، هم به اتکای آزمون سرفرازانه‌اش در زندانهای شاه بود (که در آن دوران نوجوانی بود تازه قد کشیده) و هم دل‌وریش در سالهای بعد از آن. در سال ۲۶ که گزیده‌های خمینی تصداسارتش را داشتند، بی هیچ تردیدی خود را به زیر کامیونی در حال حرکت انداخت اما از مرگ نجاتش دادند و به زیر شلاقش کشیدند. هم او بود که در نخستین اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در اتاق ملاقات فریاد کشید و خبر را به خانواده‌ها داد و به انفرادی رفت. اینک هم که به طور قطع به سوی آخرین نقطه خط زندگی می‌رفت، بی هیچ تردیدی گام می‌زد، همانگونه که همیشه بود. به زیر حلقه دار که رسید، باز هم به عادت موهایی بورش را منظم کرد و حلقه برگردن انداخت. با صدای قتره‌ها، پلنگ از

بالای صخره به میانه دره پرتاب شد.

هبت‌اله معینی چاغروند از آنها بود که هر کس در زندان دید، احترامش کرد و مهرش را به دل گرفت. با آن سبیل‌های آویخته و آن صورت استخوانی مهربان، با آن چشم‌هایی که در حالت هادی می‌خندید و خشمگین می‌شد، تنگ و شرربار می‌گشت، تابلویی در ذهن تصویر می‌کرد، همیشه ماندگار.

همه آنهایی که در قصر و اوین شاه دیده بودندش می‌دانستند که چه دل‌مهربانی دارد.

پرستار آن رفیق قدیمی - که پیش‌تیر خورده بود و کار نمی‌کرد - که می‌شد، صبح و شام بیدار بود که لحظه‌ای از دردهایش کم کند. دو سال حبس داشت، اما تا پایان کار رژیم در بندش نگاه داشتند، چرا که تمام طایفه‌اش و ایل تبارش به کوه زده بودند و قیام کرده بودند. و او که همخون آنها بود، کم از آنان نبود و در چشم ماموران شاه دشمنی بود خطرناک.

به بازجویی شکنجه‌گران خمینی که رفت و از او خواستند تا مصاحبه و ابراز انزجار کند، فقط یک جمله گفت و نه بیشتر که همه جای زندان دهن به دهن می‌گشت. گفته بود: "من مصاحبه نمی‌کنم و اگر فشار بیاورید، مطمئن باشید که زبانم را خواهم برید". همین کافی بود که دیگر در این باره اصرار نشکنند. اما کینه‌ای که از این سردار اشرانکوه داشتند چنان همیق بود که در نخستین روزهای قتل‌عام، سربدارش کردند.

در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاون‌ها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن ۳ نفر نظر می‌دادند. حتی پاسدارها هم می‌توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را به زندان محکوم بنویسد. در گوهردشت پاسداری بود که بچه‌ها از زور بدجنسی و رذالتش، نام "مارمولک" به او داده بودند. گزارشهای "مارمولک" بسیاری از بچه‌ها را به صف اعدام کشاند. یکی از کسانی که مارمولک کینه شخصی همیقی به او داشت، کیوان مصطفوی از رفقای شریف و نازنین ما و از اعضای سازمان فدایی

(اقلیت) بود. کیوان را که قرار بود با ما به "بند جهنم" بفرستند، هم او جدایش کرد و به آغوش تاتر برد. لشکری او را دوباره پیش نیری برده بود و با نقل حرفهای پاسدار مورد اعتمادش از نیری خواسته بود تا حکم اعدامش را بنویسند.

کیوان ما هم صوراند و دلاورانه این صحنه‌ها را شاهد بود. حکم اعدام را که مارمولک گرفت، خود شخصا به آغوش تاتر رفت و طناب برگردن کیوان انداخت. چه ذوقی میکرد که بالاخره این دشمن دیرینه‌اش را بالای دار فرستاده است.

یادش به خیر کیوان که همیشه می‌گفت: دلم می‌خواهد که اگر روزی خواستند اعدام کنند، تیرباران شوم. اما دریغ که گلوله را هم از او دریغ کردند.

یک هفته تمام چوبه‌ها در کار بود و کامیونها در رفت و آمد. پاسدارها و بازجوهای هم که به کار اعدام و حمل و نقل تن رفیقان ما مشغول بودند، از کار بی‌وقفه دیگر به تنگ آمده بودند. اما با چشم‌های آماس کرده و خون گرفته، همچنان به خونریزی و اجرای احکام مشغول بودند، زیرا که حکومت نمی‌خواست جز این عده معدود، کس دیگری از جنایت باخبر شود.

گفته بودند که محکومین را به دار بیاورند تا سروصدایی بلند نشود و دیگر بندگان نفهمند. اما کار به این طریق هم طولانی بود. عده‌ای‌شان برای تسریع در کار، ماسک گاز آوردند تا برخی از محکومین به مرگ را با گاز خفه کنند. منتظرین اعدام در سلول‌های انفرادی صدای بازجوها را می‌شنیدند که می‌گفت: سریع تر نفس بکش و دتر راحت می‌شوی. و آنکه در زیر سرپوش گاز نشسته بود، با هر تنفسی، مرگ رابه درون شش‌های می‌کشید.

در هفتمین شب، کار پایان یافت. شب‌هفت اولین قربانیان، شام فریبان آخرین‌شان بود. آن شب اگر آسمان را می‌نگریستی، ستارادی نداشت، سیاه سیاه بود. درست مثل قیر، و تنها شبکوره‌ها در سیاهی تند آن، پر می‌زدند و جیغ می‌کشیدند.

سمرگاه آن روز، خورشید به سختی و با درد طلوع کرد.

ما را که زنده مانده بودیم به "بند جهنم" آوردند. جهنم نه فقط به خاطر فشار و شکنجه‌ای که بر ما



بود، جهنم هم از آن رو که تو می دیدی دور و برت خالی است. عزیزترین هایت را برده اند و تو مثل یتیمی برجای مانده ای، بی هیچ پشت و پناهی.

در همان نخستین ساعات استقرار در این بند، دیگر برایمان شکی باقی نمانده بود که بچه ها را قتل هام کرده اند. معمای اعلام وضع فوق العاده از ۷ مرداد و قطع ملاقات ها روشن شده بود.

پس از ۲ ساعت، در سلول باز شد. پاسدارها ریختند و گفتند چشم بند بزنید و بیرون بیاید. بیرون در هم تعداد دیگری شان منتظر مان بودند که از همان جا با مشت، لگد، چوب، زنجیر و کابل به سرمان ریختند. ما را کشان کشان به راهروی اصلی گوهردشت بردند.

در آستانه درب ورودی راهرو، ۲ نفر از هم زنجیران را دیدیم که تازه از تخت شلاق، لنگ لنگان می آمدند. مو و سیل های شان را به طرز رقت باری تراشیده بودند. قیافه هاشان چنان درهم شکسته و دافان بود که بی افراق می توانستی بگویی در این ۴ روز به اندازه ۴ سال پیرتر شده اند. به ما که رسیدند، با صدایی که از درد و خشم می لرزید، گفتند: آنقدر می زند تا بخوانی.

پرسیدیم: چه بخوانیم؟ گفتند: نماز.

در میان راهرو، چندین تخت شلاق و پاسدارها انتظارمان را می کشیدند. به محض دیدن گروه جدید، نعره زان به ما حمله ور شدند، مثل لاشخوری که به دیدن گوشت حمله می کند.

لشگری رئیس انتظامات زندان، آنقدر کابل زده بود که از خستگی سرخ شده بود. پیراهنش را درآورده بود و تنش از هرق خیس بود. ناصریان و چند پاسدار دیگر هم کابل به دست، قیافه ای نظیر او داشتند.

لشگری که از دیدن قربانیان جدید، حظی سادیستی می برد، با زهر خندی به لب داد می زد: هرکس نماز نخواند، آنقدر می خورد تا بخواند. خوب حالا کی نماز نمی خواند؟

اگر گذارت به شکنجه گاه های شاه یا خمینی افتاده باشد، می دانی که کابل به کف پا یعنی چه؟ یادم نمی رود، سال ۵۴ وقتی که از کمیته به قصر منتقل شدیم، دو هفته اول را در بند موقت یا قرنطینه همراه با زندانیان هادی بودیم.

یکی از سرکردگان بند که قتل کرده بود و ابد داشت، با قاحتی بلند و شانه هایی که به پهنای یک در بود، وقتی شنید که زندانی سیاسی هستیم و از کمیته آمده ایم، با احترام فقط به پاهایمان نگریست و گفت: من هم ۳ روز در کمیته بوده ام. عجب طاقتی دارید شماها! من که همان ۳ روز رب و ربم را یاد کردم. واقعا موجودات فربیی هستید شما سیاسی ها.

شلاق به کف پا، به گفته همه بازجوها، مؤثرترین و وحشتناک ترین شکنجه جسمی و روانی است، بویژه اگر به صورت جیره و متوالی باشد.

نوبت به ما که رسید، یک به یک به تخت مان بستند. لشگری می گفت: حالا می خوانی یا نه؟

برای بسیاری از ما که پس از چندین سال مقاومت در برابر نماز خواندن اجباری و تحمیلی، دشوار بود که بگوئیم نماز می خوانیم، کابل آفاق شد. پاسدارها با تمام کینه و بغض شان و با قیافه هایی که درست شیطان مجسم بود، با کابل به کف پایمان می کوبیدند و بر سر و رویمان بارانی از مشت و لگد می باریدند. آواهایی را که از جیره مان بیرون می آمد، خودمان هم نمی شناختیم. نعره ها چنان بلند بود که صدایمان پس از چند دقیقه می گرفت. کابل به ۳۵ و ۴۵ می رسید، از تخت پیاده می کردند و می دواندند. برای آنکه پاها بی حس نشود و درد کابل، عمیق تر به جان نفوذ کند، انگار که هزاران سوزن یا انبوهی خرده شیشه زیر پا باشد، پاشنه و پنجه می سوخت. اما سوزش فقط در کف پان بود. بیش از آن دلها می سوخت. گویی که در تار و پود وجودمان، در گوشه گوشه قلبمان دشنه هایی فرو می رنند و ما را از هم می درید. این درد آخرین، درد از دست دادن آن انبوه هزیزانی بود که در آغوش تاتر جان می دادند.

پس از یک ساعت، سر و سیل مان را به شکلی زنده و نامنظم با ماشین زدند و به درون اتاقی روانه مان کردند. در آن اتاق کوچک، ما بیست نفر بازپوش و زیر شلوار، بی هیچ وسیله ای و بی لقمه ای غذا، شب را به صبح رساندیم. در سرو صورت هرق کرده و درد آلودمان و در دهان هایی که اکثر اخون آلود بود، خرده های مو، منظره ای زشت و

آزار دهنده ساخته بود. صدای کابل تا صبح، لفظه ای هم قطع نشد. شاید خنده دار باشد ولی در همین دردناکی این صدا برایمان خوشایند هم بود. چرا که خبر می داد رفیق از میان هم زنجیران زنده مانده است. صبح زود فحشیدیم که کتک خوردنمان پایان نیافته است. در هر وعده نماز (صبح و ظهر و شام) برایمان جیره تعیین کرده بودند.

پاسدارهای تازه نفسی که صبح آمده بودند، به دستشان تف می کردند و با تمام قوا - مثل کسی که بخواهد کنده بزرگی را با تبر قطع کند - بر کف پاهایمان می کوبیدند. در میان ما رفیق جوانی بود که در تمام طول کابل خوردن، هیچ صدایی (مطلقا هیچ صدایی) از گلویش بیرون نمی آمد. وقتی به اتاق میرفتیم، بچه ها به او می گفتند: چرا فریاد نمی زنی؟ اگر فریاد بزنی، درد را کمتر احساس می کنی. او هم با فروتنی و خجالت می گفت: راست می گوئید، فریاد زدن هیچ اشکالی ندارد. اما من نمی توانم جلوی پاسدارها فریاد بزنم. می دانم که ایرادی ندارد، ولی نمی خواهم پاسدارها، ضجه های مرا بشنوند. چنین می نمود که این کابوس را پایانی نیست.

میان زنده مانده ها، جلیل شبیازی از قدیمی ترین زندانیان سیاسی دوران خلافت خمینی هم

بود که از سال ۵۸ تا کنون، حبس می کشید. با وجود آنکه ۳ سال پیش دوران محکومیتش پایان یافته بود، اما از آنجا که حاضر به مصاحبه و نوشتن انزجارنامه نبود، آزادش نمی کردند. او در دادگاه ۵ شهریور هم در پاسخ به اینکه مذهب چیست، گفته بود: مثل همه مردم، اسلام و افزوده بود: ما به خاطر مذهب با شما تضادی نداریم. تضاد ما و شما بر سر مسائل سیاسی و اجتماعی است. با این پاسخ، جلیل در صف اعدامی ها قرار نگرفت. اما وقتی کابل زدن های بی پایان شروع شد و وقتی که اعدام آن انبوه یاران قدیمی را دید، طاقتش دیگر طاق شد. به یکی از بچه ها گفته بود: من طاقت کابل را دارم، ولی تاب نماز خواندن تحمیلی را ندارم. با اصرار از نگهبان ها خواست تا خارج از وقت مقرر، اجازه رفتن به دستشویی به او بدهند و رفت. همه ما می دانستیم که حادثه ای در حال وقوع است.

همان جا، جلیل شیشه مریایی خالی یافته بود که آنرا شکست، زیر پیراهنش را بالا زد. چشم ها را بست و با تمام قدرت با تیزی شیشه شکسته، شکمش را درید. تیزی شیشه وقتی که پوست را می شکافت (و بیشتر از آن وقتی که گوشت را می درد) ضعیفی بر انسان قلبه می کند که قدرت هرکاری را سلب می کند. اما جلیل که مصمم بود، همه نیرویش را برای

باز هم پاره کردن به کار گرفت. سر آخر، رگهای ۲ دستش را هم زد. نواره خون که در آفتاب شدید بود، پس از چند لحظه آرام شد، که با هر تپش قلب، جهش آرام دیگری را به دنبال داشت. نشست، ضعف از پای درآورده بودش. سر را به دیوار تکیه

داد، چشمها دیگر رمق نداشت. خون سرخ، کف زمین را پوشاند. نگهبانی که به سرافش رفته بود، سراسیمه ناصریان را خبر کرد. و این دیگری با خونسردی گفت: بگذار بمرید.

پس از ساعتی که بالای سرش آمدند، خونی دیگر نبود. بدن ورزیده‌اش و چهره مردانه‌اش یکسره زرد شده بود. دستهای آویزان و سرآویخته بر شانه‌اش می‌گفت که دیگر جان نیست. ناصریان با لگد، تن بی‌جان‌ش را روی زمین پهن کرد. چشم‌های بی‌حالتش را نگریست و دستور داد که جنازه را همراه دیگران سوار کامیون کنند.

ما که از تاخیرش نگران شده بودیم، می‌دانستیم که بلایی سرش آمده و انتظار می‌کشیدیم. بالاخره در باز شد و ناصریان و چند نفر از بازجوها آمدند. با لبخند پیروزمندانه‌ای گفت: جلیل خودش را کشت و کار ما را راحت کرد. شما هم اگر می‌خواهید، برایتان طناب بیاورم.

شهادت جلیل نشان داد که پلیس برخلاف همیشه که در مقابل خودکشی، واکنش نشان می‌داد، اکنون هیچ بدش نمی‌آید که ما هم در این شلوفی قتل‌هام، خودمان را بکشیم. وقتی که دشمن از کاری که تو می‌کنی خشنود می‌شود، بی‌گمان باید از انجام آن بهره‌گیری. بسیاری از دیگران که به فکر خودکشی بودند، فهمیدند که باید زنده ماند. رژیم می‌خواست که هر چه بیشتر از ما بکشد و ما باید تلاش می‌کردیم که تعداد هر چه بیشتری زنده بمانند.

از زندان زنان هم خبر آمد که بچه‌ها را برای نماز خواندن زیر فشار گذاشته‌اند، کتک زده‌اند، چند نفر خودکشی کرده‌اند. آنجا هم پلیس گذاشته بود تا رفیق‌مان سهیلا درویش کهن در خون خود بفلطد.

پس از ۴ روز ما را از "بند جهنم" به بند خودمان منتقل کردند در بازگشت فهمیدیم که بیش از نیمی از بچه‌ها دیگر نیستند.

گیج و منگ، دنبال گمشده‌های خود می‌گشتیم، کسانی که سالها در کنار هم در این زندان، زندگی کرده بودیم.

صادق کجاست؟

اورابه آهنگی تاتر بردند.

نادر مهربان را ندیدید؟

نه او هم رفته است.

سرهنگ افرائی، آقای محبوبیان، مهدی حسینی، حشمت آرین... اینها را هم بردند.

از یک اتاق به اتاق دیگر، دنبال بچه‌ها می‌گشتیم. بهت زده، خشمگین، افسرده. چه

لحظه‌هایی، چه نگاه‌هایی، چه بغض‌هایی و چه پنهان اشک‌هایی.

کلمات نمی‌تواند این همه درد را تصویر کند. نیمی از افراد هر اتاق را

دیگر هیچ‌گاه نمی‌توانستیم ببینیم. با نیمی از رفقا مان دیگر

هیچ وقت نمی‌توانستیم گفتگو کنیم، کاردستی بسازیم، از

خاطرات فرزندانمان بگوئیم و برای آینده نقشه بریزیم.

شام آوردند. اما هیچ‌کس به غذا دست هم نزد. تیفی انگار در

گلویت فرو کرده باشند که آب دهان را هم به زحمت فرو

می‌دادی.

اتاق‌های همیشه مرتب‌مان، مثل میدان جنگ شده بود، درهم

ریخته و آشفته. در این فیت چند روزه‌ها، پاسداران به بند حمله

کرده بودند. ساک‌ها، لباس‌ها، یادداشت‌ها، نامه‌ها، لباس‌های

شسته و خشک نشده بر بندها، کاردستی‌ها و خلاصه هر آنچه

که زندگی محقرانه‌مان را تشکیل می‌داد، درهم ریخته بودند، پاره

کرده بودند یا با خود برده بودند. گویی زلزله‌ای سهمگین،

همه چیز این بند را در هم کوبیده است.

ساعتی بعد پاسدارها آمدند و گفتند: هرکس برود و وسایل

شخصی خودش را از راهروی اصلی به سلولش بیاورد. تهدید کردند که

فقط وسایل خودتان را بردارید و گرنه

همیشه آرزو می‌کنم که چنین صحنه‌ای را هیچ انسانی نبیند.

وسایل بازرسی شده ما را در کنار دیوار گذاشته بودند. اما کسی

نمی‌توانست به آنها نزدیک شود. وسایل بچه‌هایی که اعدام شده

بودند هم آنجا بود و ما باید از درون این یادگاره‌ها وسایل خودمان را

جدا می‌کردیم. روی ساک‌ها اسم

رفقایمان را نوشته بودند. درون ساک‌ها؛ پیراهن، شلوار، عکس‌های بچه‌هاشان، کاردستی‌هایی که برای آنها درست کرده بودند، کاردستی‌های نیمه‌تمام، و نامه برای همسرانشان و نامه‌های آنها برای بچه‌ها. آخر با این‌ها چه می‌توانستیم بکنیم. برخی از این یادگارها را دور از چشم پاسداران برداشتیم و در قلبمان جا دادیم. بگذار کاردستی رسول برای همسرش نزد رفیقش باشد نه در دست‌های کثیف دشمن.

به اتاق که رسیدیم، عکس زن و بچه‌های یکی از قدیمی ترین

زندانیان بندمان را که یکی از هم‌اتاقی‌ها با خود آورده بود،

دیدیم. همه به طرف دیوار برگشتند تا اشک‌های یکدیگر را

نبینند. رفیقی که همین ماه دوران محکومیتش به پایان می‌رسید.

بچه‌هایش با آن خط‌کج و کوله پشت عکس نوشته بودند: برای بابا که زود

می‌آید پیش‌ها.

صدای یکی از رفقای مسن که از درد کمر مچاله شده بود و نمی

توانست راه برود، سکوت اتاق را شکست.

— می‌دانید! رهبر حزب کمونیست عراق وقتی که به پای

دار می‌رفت، در میدان شهر خطاب به مردم فریاد زد:

کمونیست‌ها از دار بلندترند. اشک‌ها تان را پاک کنید.

اهدام‌ها تمام شده بود. اما جنگ روانی هنوز ادامه داشت.

بازجوها گاه و بیگاه، شب و نیمه شب می‌آمدند، نام تعدادی را

می‌خواندند و با خود می‌بردند. همه نگران بودیم که با اینان چه

خواهند کرد. ولی پس از مدتی آنها را به بند باز می‌گرداندند. در حالی

که صحنه‌های دروغین اعدام و بازجویی برایشان ترتیب داده

بودند. پلیس می‌خواست که ما روزهای سیاه شهریور ماه را

هیچ‌گاه فراموش نکنیم و هر لحظه آن صحنه‌ها، پیش چشممان باشد

وقتی می‌خواستند، ما را از بند بیرون ببرند، با خشونت وارد

می‌شدند، بیش از ۲۵۰ نفر را پا برهنه به درون یک راه پله کوچک

هول می‌دادند و درها را از دو طرف می‌بستند. در آن راه پله کوچک که

حتی جای کافی برای ایستادن نبود، ما روی هم می‌افتادیم. پس

از ۲ - ۳ ساعت (که دیگر نفس

کشیدن هم در آن فضای تنگ مشکل می‌شد) ما را یکی یکی از آن گرم‌خانه بیرون می‌کشیدند و سوال و جواب آفتاب می‌شد. نگهبان‌ها به موقع و بی‌موقع اذان می‌گفتند و قرآن می‌خواندند. از بلندگوهای زندان (که تا آخرین درجه باز شده بود) دهای کمیل، ندبه و توسل پخش می‌کردند. خلاصه هر ابتکاری که از روان‌های بیمار و هیستریکشان برمیآمد برای آزار ما استفاده می‌کردند.

این روزها اما درون بند، حال دیگری داشت. بچه‌ها اصلا دلشان نمی‌خواست لحظه‌ای هم از یکدیگر جدا باشند. افراد از گروه‌های مختلف سیاسی مثل برادرهای تنی همدیگر را دوست داشتند. کمترین بیماری هرکس، همه را فضا دار می‌کرد. یک‌رنگی، یک‌دلی و رفاقت چنان بود که تاریخ زندان به یاد نداشت. بازماندگان هریک به طریقی تلاش داشت تا هم دیگری را سبک کند.

یکی از شب‌های نیمه آذرماه - درست پس از ۴ ماه - بالاخره به ما

گفتند که فردا ملاقاتی خواهیم داشت. هلیکوپر آنکه پس از این همه

مدت، خانواده‌هایمان را می‌دیدیم، اما دل‌ها گرفته بود.

هرکس فکر می‌کرد که به همسر کسری، کیوان، احمد و... چه

بگوید؟ به چشم‌های منتظر فرزندان محمود، نادر و قاسم

چگونه بنگرد؟

روز ملاقات، رژیم ما را به شدت کنترل و بازرسی کرد. تمام

سعی ما آن روز بر این بود که به هر وسیله‌ای بتوانیم پرده از جنایات

رژیم برداریم. گمان می‌کنم برای خانواده‌ها کافی بود که به

چهره‌های ما بنگرند تا همه چیز را بفهمند. چشمان گود رفته،

چهره‌های رنگ‌پریده، سبیل‌های برزور تراشیده، صورت‌ها و

بدن‌های لاغر و تکیده‌ها، یک دنیا سخن بود.

برای ملاقات که راه افتادیم، زیرلب زمزمه می‌کردم:

من به آن روز بزرگ دل سپرده‌ام

گشایش دیگر بار درها و لب‌ها

و شکفتن فتنه خاموشی

در بهار آزادی.

هفته همبستگی با خلق شیلی

مرهم آوازش

در دبنفشه های پر پر شده را

تسلی می بخشد

خاصه "لاتینی" ها در دفاع از آزادی و در اعتراض به دهنشی های آدم کشان پینوشه، یاد و ارزشهای فرزندان بخون خفته مردم شیلی را گرامی داشتند. در این میان، نام ویکتور خارا چون ستاره ای در خشان جلوه ای دیگر یافت. تا جائیکه امروزه یاد و یادگارش، خاطره همه شهدای شیلی و هاشقان آزادی را زنده نگه میدارد و داغ ننگی تازه بر پیشانی تبهکاران شیلی می گذارد. در رثای او به نشانه همدردی با مبارزات مردم شیلی، شعرهای بسیاری سروده شد.

"آله خاندرو گازه لا" شاعر و ترانه پرداز جوان السالوادور نیز شعری در دمنند در رثای خارا نوشت. آله خاندرو که در دایره رزمندگان و پیشتازان ارتش آزادی بخش ملی السالوادور چهره ای ممتاز دارد، قامت برومندش در سال ۱۹۸۵ در گیرودار یکی از دلاورانه ترین مبارزات آزادی خواهانه در سن ۲۲ سالگی به خاک افتاد. هم آوای او در ترجمه حسین اقدامی - که خود بدست جلادان جمهوری جنایت به شهادت رسید - در ادبیات مردمی مایه یادگار مانده است.

ترانه - سرودهای خارا، شعرهای آله خاندرو و فریاد آزادی خواهانه حسین اقدامی، زنجیره گسست ناپذیر همدردی های رزمجویانه است که در طول و عرض جغرافیای آزادی کشیده شده است.

آری، آوازی که در شیلی خاموش میشود در سیم سازه های السادور شعله می کشد و پرچی که در بولیوی به خاک می افتد در ایران امروز، برافراشته می ماند.

سرگذشت فرهنگ مردم آمریکای لاتین از سرنوشت تحولات تاریخی - سیاسی این قاره جدایی ناپذیر است. آنچه مسلم است "وزلزله ها و تکان های تاریخی قاره، چین خوردگیهای ویژه ای را در پهنه فرهنگ این دیار پدید آورده است."

در تحولات اجتماعی یکصدساله اخیر این سرزمین شعر و هنر، همپای رویدادهای پرتلاطم سیاسی این قاره، دگرگونی چشمگیری یافته است. اگر در شعر کلاسیک آمریکای لاتین، بیشترین توجه، به طبیعت و ماوراء طبیعت بوده شعر امروز آن - در خطوط کلیش - با تکیه به آن جنبه از میراث های ارزشمند شعر کلاسیک که "نرودا" آن را "گنج خانگی" می خواند، دقیقاً متأثر از خیزابه های خروشان رویدادهای اجتماعی است.

این تأثیرات - حداقل در محدوده آمریکای لاتین - جغرافیای خاصی را دنبال نمی کند. آن آوای رسایی که در سینه سوزان نیشکرزارهای کوبا شنیده می شود، در گستره کشتزارهای بولیوی طنین می افکند، اندوه ترانه خوانان شیلی در سیم سازه های فرزخوانان السالوادور رخنه می کند و آوای شادمانه نیکارائو در جان اندوهگین شیلی راه می یابد. در آمریکای لاتین - این پیکر شقه شده - هیچگاه زبانه های روحیه همدردی به خاموشی نرفته است. "تحریک مصلی هر جزئی از قاره، بازتاب مصلی تمامی اجزای دیگر آن قاره را دنبال" دارد. هنگامی که گلوئی آواز خوان "ویکتور خارا" آهنگساز، شاعر و ترانه پرداز رهایی مردم شیلی با گلوله های حکمه پوشان "پینوشه" خاموش شد مردم آزاده جهان،

درسویک ویکتور خارا

از: آله خاندرو گازه لا
ترجمه: حسین اقدامی
از کتاب: شعرهای ممنوعه آمریکای لاتین

تا شبم های آفتاب نخورده صبحگاهی را
بین پرندگان غریب
و گل های تشنه
قسمت کند .
او را در پرسه های بی پایان کولی وارش
در می یابیم،
که ترنم زنگدارش

آرزوهای پژمرده
جوانه می زنند
و فردا چراغان می شود.
چه چهره هایش
دردرهای کوهستان جاریست
و رگبار زخمه هایش
چهره دشت های خونالوده را

در میاهای دم افزون بادها
از مرزهای مه گرفته
سایه وار می گذرد
و قلب با کراهش را
چون گیتاری سرخ درهنجه
می نوازد.

چون ناقوس شبانگهی
خواب مسموم قاره را آشفته می کند.
او
میراث بومیان پابره نه
فرزند بی بدیل خلق لاتین
ویکتور خارا است.

می شوید.
او را از حضور مهتابیش در نیمه شبان
می شناسیم،
که بیقرار
بر کوره راه های پرت جنگل ها
پوزار می کشد،

همواره
کولباری از ترانه با خود دارد
و مرهم آوازش
دلننگی سوسنهای وحشی و
درد بنفشه های پر پر شده را
تسلی می بخشد.
وقتی دهان به نغمه می گشاید

طنز نویس شهر

منوچهر محبوبی درگذشت

کار منوچهر محبوبی تصویر زنده و گویای همان شعری بود که بر سر لوحه هفته نامه توفیق نقش بسته بود:

«چو حق تلخ است با شیرین زبانی
حکایت سر کنم آن سان که دانی»

طنز شیرین او تصویرگر حقایق تلخ و آگاهگر دردهای اجتماعی بود.

از کارهای ارزشمند محبوبی در خارج از کشور انتشار آهنگر در تبعید بود که با طنزهای کوبنده اش از فسادهای جمهوری سیاه اسلامی پرده بر می داشت. محبوبی با ترجمه داستان «یار و سلاهاشک» بنام «شوایک» سر باز ساده دل که از پر خواننده ترین مطالب آهنگر در تبعید بود نشان داد که در ترجمه هایی از این دست، استادی مسلم است.

سناریوی سریال موفق تلویزیونی به نام «خانه قمر خانم» در زمره کارهای اوست. این سریال تلویزیونی به خاطر

طنز نویس نشریه مشهور چلنگر و سردبیر هفته نامه نکاهی انتقادی توفیق - نشریه ای که جای ویژه ای در تاریخ روزنامه نگاری ایران دارد و از پر خواننده ترین هفته نامه های ایران بود، درگذشت. منوچهر محبوبی که علاوه بر آنچه اشاره شد، سردبیر مجله کاریکاتور در ایران و یکی از گردانندگان اصلی نشریه آهنگر و مدیر مسئول مجله ادبی و فرهنگی فصل کتاب، در خارج کشور بود، در روز شنبه دوم سپتامبر در لندن درگذشت.

روزنامه خوان های ایران با طنز شیرین و انتقادی محبوبی که در صفحه اول روزنامه کیهان، قبل از انقلاب در ستون «فطلهای زیادی» انتشار می یافت، به خوبی آشنا هستند. کار محبوبی خوش آیند رژیم فرهنگ ستیز جمهوری اسلامی نبود و دیری نپایید که او به خاطر طنز گزنده اش مورد خشم رژیم قرار گرفت و وادار به جلاي وطن شد، در لندن اقامت گزید و در همین شهر چشم از جهان فرو بست.

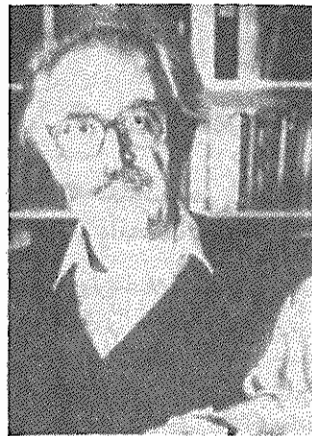
ایران مقام...

بقیه از صفحه آخر

بالتر رفته و در وزن ۵۲ کیلو کشتی می گرفت به مقام سوم دست یافت و مدال برنز را نصیب تیم کشتی ایران ساخت. در مسابقات قهرمانی کشتی آزاد جهان کشورهای شوروی، آمریکا، ترکیه، بلغارستان و ایران به ترتیب مقام های اول تا پنجم را کسب کردند.

نکته جالب توجهی که در حاشیه مسابقات قهرمانی جهانی کشتی آزاد باید بدان اشاره کرد این است که هیئتی شامل ۲۱ نفر از ایران برای این مسابقات اعزام شد که در میان آنها ساوامایی ها تحت عنوان مامورین «حراست» فراوان بودند اما یک پزشک همراه کشتی گیران اعزام نشد. مامورین ساواما برای زیر نظر گرفتن ورزشکاران و مربیان، همراه همه تیم های ورزشی اعزام می شوند.

مقام پنجمی تیم کشتی آزاد ایران در مسابقات جهانی سوئیس و مدال های بدست آمده بالاترین موفقیت کشتی گیران ایرانی در سال های اخیر بوده و علیرغم همه ویرانگری های جمهوری اسلامی در عرصه ورزش و سیاست های مخرب و ضد ورزشی این حکومت به دست آمده است.



بیان شیرین و طریقی که از زندگی زحمتکشان حاشیه شهر تهران داشت از پر بیننده ترین برنامه های تلویزیون بود.

منوچهر محبوبی مبتکر تاسیس مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد بود و خود در این مرکز انتشاراتی سمت سرپرستی را داشت.

وی در سال ۱۳۱۵ در کرمانشاه تولد یافت و از سال ۱۳۳۵ با حضور قلم شیرین و حقیقت جوییش در مطبوعات آن زمان تولد یک طنزنویس برجسته را نوید داد.

با درگذشت منوچهر محبوبی، ادبیات معاصر ایران یکی از ورزیده ترین طنزنویسان خود را از دست داد.

سرنوشت دموکراسی خانم آکینو

در بین کشورهایی که در آن ها حقوق بشر نقض می گردد در ردیف ششم قرار دارد فیلیپین در کشتار مدافعان حقوق بشر رتبه های بالاتری را احرار کرده است!

این در حالی است که اغلب مردم فیلیپین در شرایط بدتری به لحاظ اقتصادی نسبت به سال ۸۶ به سر می برند، هیچ اقدامی جهت حل مسئله ۳۰ میلیارد دلار بدهکاری فیلیپین انجام نگرفته است. خاندان خانم آکینو بر امورات کشور مسلط شده اند. مثلا برادر وی حزب حاکم را رهبری می کند و یکی از اقوامش در راس یک امپراتوری مرکب از بیش از سی کارخانه که قلا به مارکوس تعلق داشت قرار گرفته است.

خانم آکینو که مطبوعات غربی کوشیدند چهره دموکراسی در فیلیپین را به وی بدهند - نیز مانند احکام آخوندهای وطنی مرز نمی شناسد و شامل حال افرادی نیز می شود که در خارج از کشور زندگی می کنند. برای مثال می توان از مبارزین پرسابقه فیلیپینی، ژوزه سیسون و ژولیتا سیسون نام برد. ژوزه سیسون زندانی زمان مارکوس بود که بعد از روی کار آمدن خانم آکینو از بند آزاد شد و اکنون در کشور هلند پناهنده سیاسی است. اجرای استراتژی خانم آکینو به نام «جنگ با شدت کم» که از جانب امریکا حمایت می شود، مرتباً با زیر پا گذاشتن حقوق بشر در فیلیپین همراه است. بر اساس آمار سال ۱۹۸۸ فیلیپین

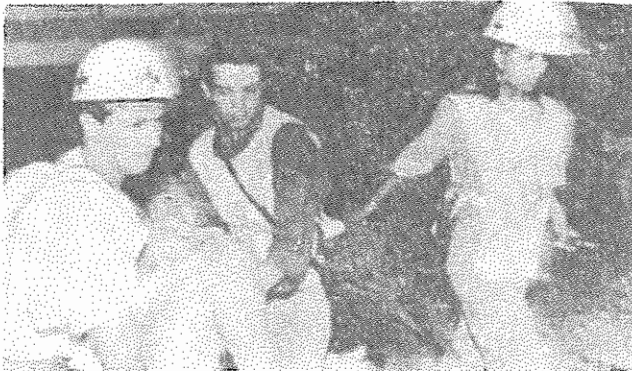
تنها همینی و آخوندها نیستند که برای سر مقضوبین خویش جایزه تعیین می کنند. اخیراً خانم آکینو در فیلیپین نیز جهت از میان برداشتن مخالفان خود به چنین «ابتکاری» دست زده است! وی در طی پیامی برای زنده یا مرده سی و پنج تن که مظنون به عضویت در کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین هستند مبلغ ۵۰۰۰۰ دلار جایزه تعیین کرده است.

این مورد شامل حال ۱۹ نفر دیگر نیز می شود ولی جایزه پیشنهادی برای آن ها کمتر است زیرا آنان عضو ساده حزب کمونیست و یا از رهبران سازمان های کاملاً قانونی فیلیپین هستند. در دیوار سراسر کشور با عکس هاس افراد فوق الذکر پر شده است. جالب این جاست که حکم

اعلام جرم کانون پناهندگان

در پی افشای اسناد و مدارک به دست آمده از کنسولگری جمهوری اسلامی در ژنو فعالیت های جاسوسی کنسول رژیم و چند تن دیگر علیه پناهندگان ایرانی برملا شد. اما مقامات سوئیس از محاکمه این هده به دلایل واهی خودداری کردند که شرح مفصل آن را در شماره های قبلی نشریه اکثريت درج شد. به دنبال این امر کانون پناهندگان ایرانی مقیم ژنو در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۹ علیه دست اندرکاران این ماجرا اعلام جرم کرد. در این اعلام جرم گفته شده است که ادعای وزیر اطلاعات مبنی بر بستن پرونده این جاسوسان بی اساس بوده و فعالیت جاسوسی این هده نه علیه منافع ملی کشور سوئیس بلکه علیه امنیت پناهندگان ایرانی بوده است.

پیرامون اوضاع لهستان



پس از قتل لوئیس کارلوس گالان، کاندیدی ریاست جمهوری از حزب لیبرال در ۱۸ اوت، حکومت کلمبیا علیه کارتل کوکائین اعلام جنگ داد. این کارتل در کلمبیا دارای قدرت عظیمی است و تهدید کرده است که در پی تحویل هر قاچاقچی به آمریکاییان نفر از قضا به قتل خواهند رسید. در سالهای اخیر در این کشور ۵۰ قاضی به هلت محاکمه افراد وابسته به مافیای به قتل رسیده اند. طی سه هفته اخیر حدود یک صد قاضی استعفا داده اند. جرج بوش رئیس جمهور آمریکا طی نطقی حمایت دولت خویش از مبارزه علیه قاچاقچیان مواد مخدر را اعلام کرد و برای اعزام نیرو و تجهیزات اعلام آمادگی نمود. به دنبال نطق جرج بوش روز سه شنبه ۵ سپتامبر موج وسیعی از انفجار بمب توسط مافیای مواد مخدر در مدلین - کلمبیا ایجاد شد. هکس صحنه ای از انتقال مجروحین یکی از این انفجارها را نشان می دهد.

خروج کامل نیروهای ویتنامی از کامبوج

شرکت کننده در کنفرانس نافرجام پاریس، وزیر امور خارجه فرانسه و وزیر خارجه اندونزی، و همچنین دبیر کل سازمان ملل دعوت کرده اند که بر امر خروج نیروهای ویتنامی از کامبوج نظارت کنند. یک هفته پس از شکست مذاکرات صلح در پاریس هنگ سامرین، رئیس جمهور کامبوج به هانوی سفر کرد. در این سفر بر آفاق فاز جدیدی در روابط بین کامبوج و ویتنام بر مبنای تحکیم و تقویت همبستگی، همیاری و احترام متقابل و عدم وابستگی تاکید شد.

بر اساس اطلاع دولت ویتنام، نیروهای این کشور مطابق برنامه از پیش تعیین شده خاک کامبوج را ترک خواهند کرد. اکنون حدود ۲۶ هزار سرباز ویتنامی در کامبوج باقی مانده اند. بین ماه های مه و ژوئیه سال جاری ۲۴ هزار سرباز ویتنامی به همراه تجهیزات سنگین خود به میهن بازگشته اند. ۲۱ تا ۲۶ سپتامبر از کامبوج خارج خواهند شد. دولت های ویتنام و کامبوج از نمایندگان دولتهای

انفجار در کارخانه موشک سازی عراق

این انفجار طبق خبر روزنامه ایندیندنت قریب دو سوم مجتمع مزبور نابود شده است. به گزارش خبرگزاری ها این انفجار نه بر اثر خرابکاری بلکه به هلت افزایش حرارت مواد مورد استفاده به وقوع پیوسته است.

بر اثر انفجاری که در یک کارخانه مخفی موشک سازی در جنوب بغداد رخ داده صدها نفر به هلاکت رسیدند. روزنامه انگلیسی ایندیندنت تعداد قربانیان را ۷۵۰ نفر ذکر کرده است. این کارخانه موشک سازی در مجتمع نظامی الملاح قرار داشته است. بر اثر

خواهد داشت. مازویسکی خود متذکر شده است که حزب متحد کارگری باید در مسئولیت های دولتی دخیل باشد و در قلمبه بر بصران کنونی مشارکت کند. این واقعیتی غیر قابل انکار است که حزب متحده کارگری اصلاحاتی را آغاز کرد که در نتیجه آن اتحادیه همبستگی به موقعیت کنونی خود رسیده است. این حزب اکنون شانه از بار مسئولیت خالی نخواهد کرد و اجازه نخواهد داد آن را متهم کننده مخالف اصلاحات است.

سخنگوی مطبوعاتی حزب متحده کارگری نیز ابراز خوشبینی کرد. او در یک مناظره تلویزیونی متذکر شد بیش از دو میلیون عضو حزب و مشارکت حزب متحده کارگری در دولت تضمین خواهند کرد که پایه های غیر قابل انکار سوسیالیسم در لهستان از بین نروند. اکنون مهم ترین مسئله دولت اتخاذ تدابیری جهت جلو گیری از سقوط اقتصادی و کاهش دم افزون بهره وری کار است.

یان لیئیفسکی نماینده پارلمان و عضو فراکسیون همبستگی در این ارتباط اظهار کرد "ما به برنامه روشنی جهت سالم سازی اقتصادی نیاز داریم". این نکته محور اصلی مباحث و اختلافات را تشکیل می دهد. هم اکنون هیچ نیرویی یک برنامه روشن اقتصادی ارائه نداده است. هم در اتحادیه همبستگی و هم در حزب متحده کارگری مواضع مختلفی در این باره به چشم می خورد. برخی ها گذار به فعالیت منظم در موسسات و تلاش در ارتقاء بارآوری کار را در ردیف نخست قرار نمی دهند و بلکه بیشتر به سرازیر شدن دلارهای قریب امید بسته اند. لغو ولسا نیز در فراخوان خود به کشورهای قریب جهت کمک اقتصادی به سخنگوی چنین تصویری تبدیل شد. هدف سفر اخیر او به آلمان فدرال اساساً تحقق چنین امری بود. مازویسکی در نخستین اعلام موضع خود در این باره محتاط تر بود. او در برابر مطبوعات اعلام موضع دولت لهستان را به بعد موکول کرد.

بقیه از صفحه آخر
شب بازی باشد. او افزود لغو ولسا باید اکنون فکر خود را بیشتر بر مسائل سندیگای کارگری متمرکز کند.

مازویسکی در پاسخ به اینکه آیا به مردم لهستان خواهد گفت که برای نظم دادن به اقتصاد باید بدواً سطح زندگی شان نزول کند، عنوان کرد: ترجیح خواهد داد دیگران در این قضیه به او کمک کنند. وی گفت وظیفه او از بین بردن روحیه مردم نیست، بلکه باید به مردم قوت قلب داد. و اظهار امیدواری کرد که دولت آینده بتواند از وخیم تر شدن وضعیت معیشتی مردم جلوگیری کند. اکنون نگرانی عمده اتحادیه همبستگی بر این امر متمرکز است که جنبش اعتراضی را که خود بحرکت در آورده بود در موسسات و کارخانجات به عقب کشاند و به سکون ترفیب کند. فراخوان لغو ولسا را باید از همین زاویه مورد توجه قرار داد.

سوالی که مطرح است این است که اکنون حزب متحده کارگری لهستان اوضاع را چگونه می بیند؟

"ویاتر"، دبیر کمیته مرکزی حزب متذکر شد هلیرفم آن که انتخابات سناسیم نتایج خوبی برای حزب به همراه نداشته، حزب متحده کارگری لهستان لااقل ۲۵ درصد آرا مردم را کسب کرده است. به عقیده او در شرایط فعلی شادمانی بهتر باشد که نماینده ای از اتحادیه همبستگی نخست وزیر شده است. "ویاتر" بر اهمیت همکاری فعال حزب متحده کارگری در یک دولت ائتلاف وسیع تاکید کرد. به گفته وی حزب او هیچ تمایلی به عدم موفقیت دولت مازویسکی ندارد. بر هکس، حزب متحده کارگری، هر چه در توان دارد به کار خواهد برد تا از شکست این حکومت - که امری محتمل است - جلوگیری. بسیاری از ناظران متفق القولند که بیرون راندن کمونیست ها از مشارکت در دولت، آن طور که بعضی از نیروهای راست اپوزیسیون سابق مطالبه می کنند، هواقب منفی برای کشور

زاله بر سنگ افتاد، چون شد؟

زاله خون شد



شهریور تنها به عنوان ماهی که موج کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران در سال گذشته از آن برخاست شاخص نیست. در سلاله کشتار، شهریور، ماه کشتار همگانی دیگری نیز هست: ماه ۱۷ شهریور، ماه جمعه سیاه، ماه میدان ژاله.

شمطخونی که از کشتار زندانیان سیاسی و از دیگر جنایات جمهوری اسلامی در میهن ما جاری است ژاله را با خود نخواهد برد. جنایت جمهوری اسلامی هولناک و یاد تلخش از یادها نازدودنی است. جنایت رژیم سلطنت در ۱۷ شهریور نیز.

پیرامون اوضاع لهستان

لخ والسا، رهبر اتحادیه همبستگی، مردم لهستان را به امتناع از اعتصاب فراخواند تا در راه فعالیت دولت نخست وزیر جدید، تارنوس مازویسکی مشکل مضاعفی ایجاد نشود. او گفت اکنون نباید درها را بر روی خودمان ببندیم. به گفته اولهستان در برابر یک شانس بزرگ سیاسی قرار دارد و نباید خسارات اقتصادی بیشتری متحمل شود. موج اعتصابات کارگری در هفته گذشته فروکش کردند و فقط در برخی مناطق اعتصابات و آکسیون های اعتراضی پراکنده ای گزارش شده اند. مازویسکی با رهبری فراکسیون همبستگی در مجلس و با رهبری موئلین جدید خود، حزب متحده دهمانی و حزب دیمکرات، ملاقات کرده و درباره ترکیب دولت آینده گفتگو نمود.

بقیه در صفحه ۱۱

در مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان

ایران مقام پنجم را کسب کرد

سنگین وزن بودن او، نظر کارشناسان ورزشی جهان را جلب کرد. سلیمانی با امتیاز ۵ در مقابل ۴ این پیروزی را به دست آورد. هسگری محمدیان در وزن ۵۷ کیلو در این مسابقات به مدال نقره دست یافت. او در مسابقات المپیک سئول در سال ۱۹۸۸ نیز در همین وزن همین مدال را کسب کرده بود. هسگری محمدیان همان گشتی گیر ایرانی است که در مسابقه فینال در المپیک سئول با بردش گرفتن حریف برنده و نمایش روحیه ورزشی تصمین برانگیز خود در جهان شهرت یافت. مجید ترکان که در مسابقات قهرمانی جهان سال ۱۹۸۵ در مجارستان مدال نقره گرفته بود، در این مسابقات که به یک وزن بقیه در صفحه ۱۵

مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان که از روز پنجشنبه ۹ شهریور (۳۱ ماه اوت) در مارتینی سوئیس آغاز شده بود در روز یکشنبه ۱۲ شهریور پایان یافت. در این مسابقات تیم کشتی آزاد ایران با ۱۵ کشتی گیر شرکت داشت. این تیم در این مسابقات با کسب یک مدال طلا، یک نقره و یک برنز توانست مقام پنجم را احراز کند. علیرضا سلیمانی کشتی گیر ۱۳۵ کیلویی (سنگین وزن) ایران در مسابقه نهایی این وزن که در تاریخ ۱۱ شهریور (دوم دسامبر) برگزار گردید بر حریف آمریکایی خود که در مسابقات جهانی سال ۱۹۸۷ قهرمان جهان شده و در المپیک سئول مقام دوم را کسب کرده بود، پیروز شد. تحرک علیرضا سلیمانی با توجه به

برای اشتراك نشریات «کار» و «اکثريت» در خارج از کشور فرم زیر را پر کرده

و همراه با معادل بهای اشتراك، تمريستی و يارسيد بانکی پرداخت بهای اشتراك به آدرس نشریه ارسال نمایید:

بهای اشتراك	☐ شش ماهه	اروپا	ديگر نقاط
نشریه «کار»	☐ يك ساله	۲۱	۲۴
		۱۱	۱۳
		مارك	مارك

بهای اشتراك	☐ سه ماهه	اروپا	ديگر نقاط
نشریه «اکثريت»	☐ شش ماهه	۵۲	۵۸
	☐ يك ساله	۱۰۲	۱۱۵
		۲۷	۳۰
		مارك	مارك

آدرس کامل (لطفاً خوانا بنویسید)

AKSARIYAT
NO. 274
MONDAY, 11 SEP 89

حساب بانکی:
AUSTRIA - WIEN
BAWAG
(BANK FÜR ARBEIT UND WIRTSCHAFT)
NR. 02910701-650
DR. GERTRAUD ARTNER

آدرس:
Address:
RUZBEH
POSTFACH 1810
5100AACHEN
W. GERMANY

با جمع آوری کمک مالی
فدائیان خلق را در انجام
وظایف انقلابی
یاری دهید